

از آتش زنده و تر قمار **فیض** با لیم برسدن کا و جز آن **فاجح** کا و سپرد هر چه بکند  
و بزرگ شسته باشد **فرض** با کس جمع و فرض و آتش زنده و دانه چوبی و نانکی از  
لباس **فین** تبر و کان سوفا کرده **فربص** فوسو دمای خدای نغایا از نماز و روز  
وز کوه جمع و فیض و علم قدرت مرآت **فرض** با لیم و شسته و شسته و شسته  
از هم جدا شود و شستن مهر نامه **فرض** با لیم شسته و ریزه و همچنین فغض **فین**  
و با لیم شسته و شسته و سپا و لطف مریدت **فرض** آب خوش روان و شگوف  
که اول بخار شود و هر چه شگوف و پراکنده **فرض** با لیم هر دو فایز بر این فراخ **فیض**  
با لیم رود شیل و ندر کوه و قاشن شدن **فرض** و شکار شدن را از آب بسیار شدن جز  
و با لیم فغض رود بسیار شدن آب چنانکه از اطراف بریزد و هر چه بکند  
جان و آب بریزد و جز بسیار **فیض** جوی بر آب و جوان جو افرود بسیار شدن  
و آب بسیار چنانکه از اطراف بریزد **فیض** با لیم جمع فیض و آب بسیار شدن آب  
چنانکه روان شود و مردن و بر آمدن جان **مع الطاء** **فرض** با لیم تقصیر  
کردن در کاری و ضایع کردن و فوت کردن آن و زیادتی کردن و غایب شدن  
در سخن بزرگی مردن و فرزندان کی در کوه چلی و پیش فرستادن رسول الهی  
کسی و آب تن کردن خن تا آنکه نزدیک شدن زمان مشکوذا آن و پیش تن  
کردن و پیش رفتن باب بر کوهی برای اصلاح حوض و دلو و کفا بهر دست  
آن و شتاب کردن کسی و در گذشتن در کاری و زمان و وقت و آمدن  
پیش کسی بعد از مدت و آن مدت زیاد بر با نروده روز و کمر از سر روز  
بنامه و زیاده و غلبه و کوه حوزد با پر شسته ریک و نشان راست که با آن  
توان یافت و راهی یا مرغیت بهر نامه و همچنین کسی که برای آب بلخ رود  
یا اسباب آنجور زدلو در سن و پاک کردن چاه مفزود و جمع آمده وای

که بر آبهای

که بر آبهای دیگر پیش و مقدم باشد تا هر که پیش آید او را باشد و هر کاری و نوبتی  
پیش نمانده شود و هر طبعی که پیش از بلوغ برود و بقیتم ستم کردن و از حد در  
گذراندن و کاری که در و از حد گذرانده شود و کار گذارنده و مانده و برشته  
و بلند می آید و سبب تیز و کله زانده از اسبان و یک **قارط** پیش رانده باب **فرض** با لیم  
و شسته در جمع و ستاره از دستاره که پیش از نبات الفغض و رقیع از هر دو را  
فارطان کوه و فراط الفطاط پیش رونده کان مرغ سبب از سوی وادی و آب  
از **فرض** با لیم پیش آمدن و صحبت نمودن و کار **فراط** با لیم پیش آمدن و پیش  
سخن کردن و آبی که هر که پیش از راننده او را باشد **شطاط** با لیم شستن  
مهر کشته که در عواص او را نمانده بود و چینه و خرگاه بزرگ بر آرد و چاه انبوه  
از اهل شهر **فیض** آب از ناخن بکند و بین از زنده **فقط** با لیم خوب کردن آب سبب  
و چراغ شدن با لیم از نیمه و همچنین ناکه **فطاط** با لیم ناکه بکسی رسیدن و ناکه  
بکسی سخن خوب کردن **مع الخا** **فقط** با لیم و شسته و شسته و شسته و شسته  
سخن و آب شسته که بگفتند و در میان بواسطه یافتن آب خوردند و فرود آمدن  
و کشیدن آب از آن **فقط** بختی بد خوشان و در شستن سخن شدن و همچنین  
فقط **فقط** آب سبب مردن از آن **فقط** و **فقط** هر دو با لیم مردن و بر آمدن جان  
را **مع العین** **فقط** با لیم در دست کردن و مصیبت زده کردن و بردن چیزی که پیش  
او عزیز بود و کرم باشد و نیست کردن **فاجح** مصیبت زده و کجای سبب که از آن  
الیه کوه **فقط** بختی که می بوند دست و پا چنانکه دست و قدم بر آرد و در شاد  
بر پشت قدم و بلند می میان قح **فقط** با لیم بلندی امالی هر جز و منزه و ترفیع قوم  
و مال و منفعت آمده و صوی تمام و شمش درخت و گل که از شمش درخت سبب زنده  
و گل که از شمش شفا فته باشد و عصا بر سر زدن و بر تر شدن از مقدم خود بزرگی

لعل